

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

دکتر غلام حسین فروتن
بازتایپ و ارسال از: سازمان انقلابی افغانستان
۰۳ فبروری ۲۰۱۳

دفاع از مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است

(بخش دوم)

مائو و حزب کمونیست چین:

حزب کمونیست، حزب طبقه کارگر است و جهان بینی آن مارکسیسم-لنینیسم، مشی و سیاست آن از طریق انطباق مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط مشخص جامعه تعیین میشود، روابط اعضاء و ارگانهای آن بر اساس موازین لنینی سازمانی جامعه عمل می پوشند.

حزب کمونیست چین که در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد از سال ۱۹۲۴ به بعد مشیی راست روانه در پیش گرفت که در سال ۱۹۲۷ به شکست انقلاب چین انجامید و از آن پس مشی آن به سوی چپ متمایل شد که حزب و ارتش انقلابی را به نابودی کشانید. در سال ۱۹۳۵ رهبری حزب به دست مائوتسه دون افتاد که مشی حزب را اصلاح کرد و از آن پس این حزب گام به گام خلق چین را در مسیر انقلاب رهنمون شد و در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسانید. حزب کمونیست چین (در اینجا صحبت از حزب رویونیست کنونی نیست) از احزاب بزرگ و پر اعتبار جنبش کمونیستی و کارگری به شمار می آمد. در مکتب این حزب، در مکتب آموزش مائوتسه دون، در مکتب مبارزه با رویونیسم و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی یک نسل کمونیست پرورش یافت و کافی است به آثار مائوتسه دون که در زمان حیات او در چهار جلد به چاپ رسید، مراجعه کرد تا معلوم شود مائو چه نقش عظیمی در ارتقاء آگاهی ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی و سازمانی حزب داشته است. همین آثار است که به زبانهای خارجی ترجمه شده و "روشنائی بخش قرنهای خواهد بود". همین آثار است که "درفش پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در جهان است" (از محمد شیخو نخست وزیر و رهبر برجسته جمهوری سوسیالیستی البانی).

حال به گوشه ای از اثر "امپریالیسم و انقلاب" نظری بیفکنیم:

"مائوتسه دون حزب کمونیست را بر پایه اصول مارکس، انگلس، لنین و استالین سازمان نداد. او نکوشید که آن را به صورت یک حزب لنینیستی، یک حزب بلشویکی در آورد. مائوتسه دون هوادار یک حزب طبقاتی پرولتاریا نبود بلکه حزبی را می خواست بدون مرزبندی طبقاتی. او از شعار تبدیل حزب به یک حزب توده ئی استفاده کرد. برای آن که مرز میان حزب و طبقه را بزداید و در نتیجه هرکس که می خواست و هر موقع که می خواست می توانست به این حزب وارد یا از آن خارج شود.

"به موازات آن مائوتسه دون ساختمان حزب، اصول و موازین آن را پیوسته تابع روشها و منافع سیاسی خود، تابع سیاست اپورتونیستی و ماجراجویانه گاهی راست گاهی چپ، تابع مبارزه میان مبارزه دو فراقسیون و غیره کرده است". (امپریالیسم و انقلاب چاپ المانی ص ۴۶۱-۴۶۲)

سخنانی بدون پشتوانه که می توان برای هر حزبی تکرار کرد. کسی که به آثار چهار گانه مائو مراجعه کرده باشد یا مراجعه کند بنادرستی ارزیابی فوق پی می برد. ما بعداً به این مسائل خواهیم پرداخت ولی گذرا می توان گفت که حزب کمونیست چین "توده ئی" تر از هیچ حزبی دیگر و از آنجمله حزب کار البانی نبوده است. متأسفانه دسترسی ما به منابع امکان پذیر نیست و فقط یک نمونه را در اینجا می آوریم. در ۱۹۴۵ حزب کمونیست چین یک میلیون و دویست هزار عضو داشته است که با توجه به جمعیت ۵۰۰ میلیونی چین از ۰/۲۵ در صد سکنه تجاوز نمی کند. آیا این یک حزب توده ئی است؟ آیا در احزاب دیگر و از آنجمله در حزب کار البانی نسبت اعضا به سکنه کشور از این کمتر است؟

حزب و رهبری طبقه کارگر

در منقوله فوق آمده است که "مائوتسه دون هوادار یک حزب طبقاتی پرولتاریا نبود" یعنی هوادار حزبی نبود که پیشاهنگ طبقه کارگر و رهبر انقلاب پرولتاریائی چین باشد. بنابر اثر "امپریالیسم و انقلاب" مائو موقعی بر آن بود که رهبر انقلاب جوانان چین اند و بعداً این رهبری را تفویض دهقانان کرده است:

"این وضع دشوار (ناشی از انقلاب فرهنگی پرولتاریائی) سرچشمه اش در نظرات ضد مارکسیستی قدیمی مائوتسه دون بود که به نقش رهبری پرولتاریا کم بها می داد و به نقش جوانان در انقلاب پربها می داد.

مائو نوشته است: "جوانان چین از زمان "جنبش ۴ مه" چه نقشی را شروع کردند بازی کنند؟ آنها شروع کردند بمعنی واقعی نقش پیشاهنگ را بازی کنند. این نکته را در کشور ما بجز مردمان فوق العاده ارتجاعی همه قبول دارند. معنی نقش پیشاهنگ بازی کردن چیست؟ این به آن معنی است که نقش رهبری را بازی کردن". (ص ۴۵۳)

از عبارات فوق بروشنی برمی آید که مائو به رهبری پرولتاریا در انقلاب معتقد نیست و بر آنست که نقش رهبر را جوانان چین باید بازی کنند. این نظر در تضاد کامل و فاحش به نوشته های مائوتسه دون است. اثر "امپریالیسم و انقلاب" برای آنکه نظرات مائو را "ضد مارکسیستی" و حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو را ضد لنینیستی بنمایاند صاف و ساده گفته مائو را تحریف کرده است، کاری که شایسته کمونیست های واقعی نیست.

به گفته مائو مراجعه کنیم:

"جوانان از زمان جنبش ۴ مه تا کنون چه نقشی داشته اند؟ در مفهومی آنها نقش پیشاهنگ را بازی کرده اند، این حقیقتی است که در سراسر کشور بجز سرسختان مورد قبول همگان است. نقش پیشاهنگ یعنی چه؟ یعنی پیشتازی کردن و در صفوف مقدم انقلاب قرار گرفتن". (ترجمه آثار به زبان فارسی جلد دوم ص ۳۶۱).

روشن است که در صف مقدم قرار گرفتن بمعنی رهبری انقلاب نیست، در منقوله فوق نقش پیشاهنگ بازی کردن بمعنی "نقش رهبر بازی کردن" آمده است که نظر مائوتسه دون نیست.

در جای دیگر به مائو نسبت میدهد که دهقانان را رهبر انقلاب چین دانسته است.

توجه کنید:

"برخلاف (لنین) مائوتسه دون با آنکه از نقش پرولتاریا صحبت میکند در عمل به هژمونی او در انقلاب کم بها میدهد و در نقش دهقانان مبالغه میکند. مائوتسه دون نوشته است: "مبارزه امروزی ما علیه اشغالگران ژاپنی در ماهیت خود یک مبارزه دهقانی است، نظامی سیاسی دموکراسی نوین در ماهیت خود به این معنی است که باید به دهقانان برای رسیدن به قدرت یاری رسانید".

سپس در دنبال آن چنین می آورد:

"او گفته است که همه احزاب و نیرو های سیاسی دیگر باید به دهقانان و نظریات آنان تن در دهند. او نوشته است: "میلیونها دهقان قیام خواهند کرد، آنها سرکش و غلبه ناپذیر مانند توفانی واقعی خواهند بود و هیچ نیروئی وجود نخواهد داشت که در برابر آنها بایستد... آنها همه احزاب و گروههای انقلابی را در معرض آزمایش قرار خواهند داد که یا نظریات آنها را بپذیرند و یا طرد کنند". بنابر مائو نتیجه اینست که دهقانان و نه طبقه کارگر باید نقش هژمونی انقلاب را داشته باشد" (همانجا ص ۴۸۸- تکیه از ما است)

اکنون این سخنان مائو را آنطور که هست بازگو کنیم و نه آنطور که "امپریالیسم و انقلاب" آورده است:

"در اندک زمانی صد ها ملیون دهقان در استانهای مرکزی، جنوبی و شمالی چین چون توفانی سهمگین، چون گرد بادی تند، با نیروئی بس توانا و سرکش بپا خواهند خاست و هیچ قدرتی را هر قدر هم که عظیم باشد یارای بازداشتن آنها نخواهد بود... دهقانان تمام احزاب انقلابی و رفقای انقلابی را در بوته آزمایش قرار خواهند داد تا آنها را قبول کنند یا طرد نمایند. آیا باید در پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود یا آنکه در عقب آنها ماند و با سر و دست انتقاد شان کرد و یا در برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت ورزید؟ هر چینی آزاد است که یکی از این سه شق را برگزیند ولی سیر رویدادها شما را مجبور خواهد کرد که هر چه زودتر انتخاب کنید". (ترجمه فارسی آثار مائو جلد اول ص ۳۲-۳۳) (تکیه از ما است)

در اینجا مائو درست عکس آنچیزی را میگوید که "امپریالیسم و انقلاب" به مائو نسبت میدهد. مائو بر آنست که "باید در پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود" و نه آنکه "دهقانان باید نقش هژمون انقلاب را داشته باشند و نه طبقه کارگر".

"امپریالیسم و انقلاب" سخنان مائو را از آثار چهارگانه او بزبان البانی نقل میکند و خواننده را نیز بهمین آثار مراجعه میدهد. متأسفانه نه این آثار به زبان البانی در دسترس است و نه کسی بزبان البانی آشنائی دارد. از اینرو صحت و سقم سخنان مائو مجهول میماند. این سخن نقل شده از مائو که "دموکراسی نوین در ماهیت خود به این معنی است که به دهقانان برای رسیدن به قدرت باید یاری رسانید" بدون شک جعل است. مائو همه جا از جلب دهقانان بعنوان بزرگترین متحد پرولتاریا یاد میکند و نه یاری رسانیدن به آنها برای رسیدن ب قدرت.

"یا در برابر کوشش دهقانان چین بخاطر حل مسأله دموکراسی و رفاه خلق مقاومت کرد و در نبرد با ژاپن کاملاً عاجز ماند، یا مصممانه از کوشش دهقانان چین پشتیبانی کرد و بزرگترین متحد خود را بسوی خود جلب کرد" (آثار مائو ترجمه فارسی جلد ۳ صفحه ۳۷۶)

بعلاوه دموکراسی نوین در نزد مائو بمعنی انقلاب ملی و دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر است و او این مطلب را از آنجمله در اثر خود تحت عنوان «درباره دموکراسی نوین» به تفصیل شرح داده است. "امپریالیسم و انقلاب" که این شعار را "برای نیل به هدف هر وسیله ای مجاز است" راهنمای خود قرار داده است. از اینکه مطالبی به نام مائو جعل کند، پروائی ندارد.

"امپریالیسم و انقلاب" در جای دیگر این حکم را می آورد:

"طبقه دهقانان و خرده بورژوازی نمیتوانند پرولتاریا را در انقلاب رهبری کنند. به خلاف آن باور داشتن و آنرا موعظه کردن به معنی مخالفت با مارکسیسم-لنینیسم است. سرچشمه عمده نظریات ضد مارکسیستی مائوتسه دون در همین جا خوابیده که بر سراسر انقلاب چین تأثیر منفی گذاشته است". (همانجا ص ۴۸۹)

و این باز هم بدان معنی است که مائو گویا بر آن بوده است که "طبقه دهقانان و خرده بورژوازی" باید پرولتاریا را رهبری کند و شاهد آنهم لابد رهبری جنگهای دهقانی چین توسط حزب کمونیست بر رهبری مائو است که انقلاب را به

پیروزی رسانید. اتهام مضحکی است. مائو همان موقع که دست اندرکار برانگیختن جنگهای دهقانی بود نوشت که "کلید پیروزی انقلاب رهبری پرولتاریا است" و "در انقلاب چین نیمه مستعمره، مبارزه دهقانان اگر تحت رهبری طبقه کارگر نباشد قطعاً با شکست مواجه خواهد شد". (آثار مائو ترجمه فارسی جلد ۱ ص ۱۸۴). آیا اینگونه جعلیات و تحریفات در سخنان مائو حاکی از این نیست که ارزیابی از مائو مبتنی بر واقعیات و صداقت انقلابی نیست و نیت سوئی در پس آن نهفته است؟

بدینسان بر طبق "امپریالیسم و انقلاب" مائو یکبار بر آنست که جوانان هژمون انقلاب اند و بار دیگر دهقانان را هژمون انقلاب می‌شمرد، اما کسی که به آثار چهار گانه مائو آشنا است خوب میداند که مائو در کمتر نوشته ای، از رهبری طبقه کارگر در انقلاب چین سخن بمیان نیاورده است. بهمین جهت آوردن سخنانی از مائو در تأیید هژمونی طبقه کارگر در انقلاب امر زائد و خسته کننده ای است که بهتر است از آن اجتناب ورزید و به دو سخن قناعت کرد: "البته من با این گفته خود اهمیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بقیه خلق را که تعداد آن به ۹۰ میلیون بالغ می‌گردد از دیده فرو نمی‌گذارم بویژه طبقه کارگر را نادیده نمی‌گیرم که از لحاظ سیاسی آگاه ترین و صلاحیت دار ترین طبقه برای رهبری مجموع جنبش انقلابی است" (آثار مائو ترجمه فارسی جلد ۳ صفحه ۳۸۰) یا این سخن:

"دیکتاتوری دموکراتیک خلق احتیاج به رهبری طبقه کارگر دارد، زیرا این فقط طبقه کارگر است که دور اندیش ترین، از خود گذشته ترین و در انقلاب پی گیرترین طبقه است. سراسر تاریخ انقلاب ثابت میکند که بدون رهبری طبقه کارگر انقلاب محکوم به شکست است و تنها با رهبری طبقه کارگر است که انقلاب پیروز می‌گردد. در دوران امپریالیسم هیچ طبقه دیگری در هر کشور که باشد نمیتواند انقلاب حقیقی را به پیروزی برساند". (آثار مائو ترجمه فارسی جلد ۴ ص ۶۱۱).

آنچه که "امپریالیسم و انقلاب" بتزایانه می‌بندد و با آن به هیچ روی سرسازگاری ندارد در واقع توجه عمیق مائوتسه دون به دهقانان است. در چین دهقانان ۸۰ درصد اهالی را تشکیل میدهند و در زیر وحشتناکترین ستم فئودالی قرار دارند و بنابر این دارای پتانسیل انقلابی عظیم اند. در کشور چین که دهقانان اکثریت شکننده جمعیت آنرا تشکیل میدهند، پیروزی پرولتاریا در گروی جلب این نیروی عمده انقلاب و رهبری آن توسط پرولتاریا است. اتحاد پرولتاریا و دهقانان لازمه پیروزی انقلاب دموکراتیک ملی و سپس لازمه پیروزی انقلاب سوسیالیستی است. برای بسیج دهقانان راهی جز کشاندن آنها به مصادره اموال فئودالها و تقسیم آنها میان دهقانان نیست. این انقلاب ارضی جز از طریق مبارزه مسلحانه برای درهم شکستن قدرت سیاسی فئودالها در روستا و پشتیبانان آنها در شهر نیست. در چنین شرایطی حزب کمونیست چین وظیفه داشت بمیان دهقانان برود و آنها را از طریق مبارزه مسلح در راه انقلاب ارضی و همراه با آن در راه انقلاب ملی بکشانند.

آیا بسیج و متشکل ساختن دهقانان برای انقلاب ارضی از طریق پیکار مسلح توسط حزب کمونیست چین قبول کردن سرکردگی دهقانان و نفی سرکردگی طبقه کارگر است؟ مگر در قطعنامه هشتمین کمیته اجرائی انترناسیونال کمونیست (۱۹۲۷) گفته نشده است که:

"انقلاب ارضی که مصادره و ملی شدن زمین را در بر میگیرد محتوای اجتماعی- اقتصادی اساسی داخلی مرحله نوین انقلاب چین است... و حزب کمونیست باید خود را در رأس این جنبش قرار دهد و آن را رهبری کند". مگر همین کمیته اجرائیه مجدداً در ۱۹۳۰ تأکید نمیکند که:

"مسأله ارضی در مرکز انقلاب چین قرار دارد. انقلاب در شکل جنگهای دهقانی تحت رهبری پرولتاریا تکامل می‌یابد؟"

تصمیمات کمینترن در جهتی است که مائو حرکت میکند. اما "امپریالیسم و انقلاب" تحقق همین تصمیمات را توسط مائو بباد انتقاد میگیرد و آنرا نشانه عدم اعتقاد به رهبری طبقه کارگر میداند. آیا صرف نظر کردن از جنگ دهقانی در چین سرکردگی پرولتاریا را تأمین میکرد؟ در شرایطی که در شهر ضد انقلاب پیروز شده، کادر ها و اعضای حزب نابود گردیده و حزب کمونیست مجبور به کار مخفی گردیده است، آیا عدم انتقال مرکز ثقل فعالیت به روستا و ادامه کار حزبی در شهر هژمونی پرولتاریا را تأمین میکرد؟ سرکردگی پرولتاریا مستلزم متحدانی است که دهقانان بزرگترین آنها میباشند. در چین حزبی که واقعاً هوادار سرکردگی پرولتاریا بود، ناگزیر میبایست به بزرگترین متحد پرولتاریا یعنی دهقانان بپردازد، آنها را جلب کند و تحت رهبری پرولتاریا درآورد. "امپریالیسم و انقلاب" فعالیت میان دهقانان و برانگیختن و دامن زدن به جنگهای دهقانی را توسط حزب کمونیست در حکم تقویض سرکردگی انقلاب به دهقانان بشمار میآورد و این نمیتواند شگفت انگیز نباشد. آیا این نشانه ای نیست که "امپریالیسم و انقلاب" به نقش انقلابی دهقانان کم بها میدهد؟

مائو به درستی بر آن بود که انقلاب ملی و دموکراتیک بدون شرکت دهقانان به پیروزی نخواهد رسید و بنابر این حزب کمونیست چین باید مرکز ثقل فعالیت خود را به روستا انتقال دهد، دهقانان را متشکل و مسلح سازد. ارتش انقلاب در اکثریت عظیم خود از دهقانان تشکیل میشود. این ارتش انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آن بتدریج به محاصره شهر ها و تصرف آنها خواهد پرداخت و سرانجام انقلاب را در سراسر چین به پیروزی خواهد رسانید. انقلاب چین در عمل بر این تئوری مائو صحه گذارد.

اما "امپریالیسم و انقلاب" این سخنان مائو را که "ده باید شهر را محاصره کند"، "ده انقلابی میتواند شهر ها را به محاصره درآورد"، "کار در روستا باید در جنبش انقلابی چین نقش عمده داشته باشد"، «تئوری خرده بورژوازی» مینامد و با این قضاوت در واقع نقش دهقانان را در چین تحت علامت سؤال قرار میدهد در حالی که تئوری مائوتسه دون در انطباق کامل با نظریات لنین، ستالین و کمینترن است.

لنین در ۱۹۱۹ در کنگره خلقهای ملل شرق خطاب به کمونیست ها چنین میگوید:

"در اینجا در برابر شما وظیفه ای قرار دارد که قبلاً در مقابل کمونیست های جهان قرار نداشت. با اتکاء به تئوری و عمل عمومی کمونیسم بایستی خود را با شرایط مشخصی که مانند آن در کشور های اروپائی موجود نبوده است، تطبیق دهید. شما باید بتوانید این تئوری و عمل را در شرایطی که توده عظیم جمعیت، دهقانان میباشند پیاده نمائید، در شرایطی که وظیفه شما مبارزه علیه بقایای قرون وسطائی است و نه علیه سرمایه داری".

و باز هم در "طرح اولیه ترهای مربوط به مسائل ملی و مستعمراتی":

"لازم است بویژه از جنبش دهقانی در کشور های عقب افتاده علیه مالکان ارضی، علیه زمین داران بزرگ، علیه تمام مظاهر و بقایای فنودالیسم پشتیبانی کرد و کوشید به جنبش دهقانی انقلابی ترین خصلت را بخشید".

ستالین نیز بر روی انقلاب دهقانی تکیه میکند:

"من میدانم، هستند گومین تانی ها و حتی کمونیست هایی که ممکن نمیدانند انقلاب را در روستا دامن زد چون میترسند اگر دهقانان به انقلاب کشانیده شوند جبهه متحد ضد امپریالیستی بهم خواهد خورد. رفقاء این اشتباه عمیقی است... من فکر میکنم زمان آن فرار رسیده است که این "بیحرکتی" و این "بیطرفی" نسبت به دهقانان در هم شکسته شود".

مائو با نبوغ خود توانست تئوری مارکسیسم-لنینیسم را به بهترین وجه در چین پیاده کند. اما آیا آنطور که "امپریالیسم و انقلاب" میگوید مائو میخواست هژمونی انقلاب را به دست دهقانان بسپارد؟ نه، در اینجا هم "امپریالیسم و انقلاب"

سخنان مائو را تحریف کرده، بنام مائو جعلیاتی به هم بافته برای آنکه به هر قیمتی مائو را خرده بورژوا و ضد مارکسیست بنمایاند.

باز هم برای آنکه این سخن نامعقول خود را به اثبات برساند که مائو دهقانان را هژمون انقلاب میدانسته و نه طبقه کارگر را، "امپریالیسم و انقلاب" این بار مثنی نظامی مائو یعنی جنگ توده ئی را مورد حمله قرار میدهد. در آن چنین میخوانیم:

"در انطباق با شرایط مشخص هر کشور و وضع عمومی، قیام مسلح میتواند یک انفجار یکباره باشد یا یک پروسه انقلابی طولانی و نه یک قیام بی پایان و بدون دورنما آنطور که "تئوری جنگ توده ئی طولانی" موعظه میکند. وقتی آموزش مارکس و انگلس، لنین و ستالین درباره قیام مسلح انقلابی در برابر تئوری "جنگ توده ئی" مائو گذاشته میشود، خصلت ضد مارکسیستی، ضد لنینیستی و ضد علمی این تئوری مشهود می افتد. آموزش مارکسیستی-لنینیستی درباره قیام مسلح بر پیوند مبارزه در شهر و روستا تحت رهبری طبقه کارگر و حزب انقلابی او پایه میگردد.

«تئوری مائویستی که در تضاد با نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب است، روستا را بمثابة یگانه پایگاه قیام مسلح می نگرد و قیام مسلح توده های زحمتکش را در شهر ها نادیده می انگارد. این تئوری برآنست که روستا باید شهر را محاصره کند، چون شهر بمثابة دژ بورژوازی ضد انقلابی تلقی میشود و همین مبین بدگمانی نسبت به طبقه کارگر و انکار نقش هژمونی آن است» (همانجا ص ۲۷۳-۲۷۴)

براستی شگفت انگیز است! تئوری جنگ توده ئی انقلابی یکی از دستآورد های بزرگ مارکسیسم-لنینیسم است. باید درک شگرفی از علم داشت برای آنکه این تئوری را "ضد علمی" خواند. بزرگان مارکسیسم گفته اند که قیام مسلح در شهر ها و تحت رهبری پرولتاریا باید به پیروزی رسد. در چین نیز گویا بایستی بر طبق این فرمول عمل میشد تا در انطباق با مارکسیسم-لنینیسم میبود! تئوری جنگ توده ئی که جانشین قیام مسلح در شهر ها شده، ضد مارکسیستی و ضد لنینیستی است! این چیزی جز دگماتیسم نیست و بزرگان مارکسیسم با قاطعیت تمام علیه دگماتیسم که مارکسیسم را از تکامل باز میدارد، موضع گرفته اند.

آیا لازم به تذکر است که تئوری انقلابی از پراتیک انقلابی بیرون می آید؟ در زمان حیات مارکس، انگلس و لنین هیچ انقلابی در یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودال انجام نشده بود برای آنکه آنها تئوری آنرا بدست دهند. مگر بجز بزرگان مارکسیسم که نام آنها پیوسته در مدنظر نویسنده "امپریالیسم و انقلاب" است نبوغ دیگری نباید پیدا شود که در پراتیک انقلابی تئوری انقلابی نوینی عرضه کند؟ تمام انقلابات آینده را در چارچوب تنگ قیام مسلح محصور ساختن ناشی از عدم درک غنای واقعیت عینی است. واقعیت عینی و حرکت آنرا هرگز نمیتوان در فرمولهای حاضر و آماده خلاصه کرد. اگر لنین بنابر موعظه اثر "امپریالیسم و انقلاب" عمل میکرد بایستی در انتظار میماند تا انقلاب در کشور های صنعتی پیشرفته صورت میگرفت و آنگاه به تدارک انقلاب می پرداخت. مگر مارکس و انگلس نگفتند که انقلاب سوسیالیستی در یک کشور امکان پذیر نیست و باید همزمان در تمام کشور های سرمایه داری یا لاقل در اکثریت آنها بوقوع بپیوندد تا به پیروزی برسد. اما لنین که مارکسیسم را دگم و فرمولهای خشک و منجمد نمیدانست با تحلیل واقعیت تازه ای که در صحنه جهان پدید آمده بود به تئوری تازه ای رسید: تئوری پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد و در کشور ی که فئودالیسم هنوز بر آن مسلط است.

مارکسیسم قوانین علمی تکامل اجتماع و اسلوب علمی تحقیق و بررسی واقعیت را به دست میدهد. مائو که این حکم را عمیقاً دریافته بود از راهی نرفت که اثر "امپریالیسم و انقلاب" موعظه میکند. او با انقلاب در کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال روبرو بود که برای نخستین بار میبایست پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر تحت رهبری پرولتاریا به وقوع بپیوندد و لذا باید کوشید اصول و احکام مارکسیسم-لنینیسم را در انطباق با واقعیت چین پیاده کرد و مائو اینکار

را داهیانه انجام داد. او در پراتیک انقلاب یک سلسله اصول و احکام تئوریک تازه بر گنجینه مارکسیسم افزود، تئوری جنگ توده‌ئی انقلابی یکی از آنها است که به ناحق مورد حمله اثر "امپریالیسم و انقلاب" قرار گرفته است.

مائو تجربه انقلابهای گذشته را با این بیان خلاصه کرد: "انقلاب از دهانه تفنگ بیرون می‌آید" و در چین نیز این اصل اساسی مارکسیسم به قوت خود باقی است. آیا میتوان مانند کشور های صنعتی، انقلاب را در شهر ها به پیروزی رسانید؟ مائو به درستی میدید که شهر دژ بورژوازی ضد انقلابی است، به علاوه امپریالیسم های گوناگون که هر کدام بخشی از سرزمین چین را در تصرف خود داشتند میتوانستند در شهر برای سرکوب انقلاب به ضد انقلاب یاری رسانند. بهمین جهت قیام مسلح در شهر ها امکان پیروزی نداشت. تجربه حزب کمونیست چین نیز برهبری لی لی سان و وان مین این حکم را تأیید میکرد. در چین لازم بود در برابر ارتش مسلح ضد انقلابی که امپریالیسم یار و پشتیبان آن بود ارتش مسلح انقلاب را گذاشت و این ارتش مسلح انقلاب فقط با شرکت دهقانان میتوانست جامه عمل بپوشد، که اکثریت عظیم سکنه کشور را تشکیل میدادند. دهقانان که تحت سخت ترین ستم فئودالی دست و پا میزدند، نیروی عمده انقلاب بودند که میتوانستند مانند سیل فئودالیسم را که یکی از آماج های انقلاب بود براندازند، با ارتش ضد انقلاب مصاف دهند و بر آن پیروز گردند. این ارتش انقلاب را ناگزیر بایستی در روستا تدارک دید. اینست که مائو و مرکز ثقل فعالیت حزب را به روستا برد و کار انقلاب را از جنگهای دهقانی آغاز کرد و ادامه داد و این در انطباق کامل با نظرات لنین و کمینترن بود.

کمیته اجرائی انترناسیونال کمونیست در ۱۹۳۰ (قریب سه سال پس از آنکه مائو آتش جنگ دهقانی را برافروخت) در قطعنامه خود تأکید میکند که:

"مسأله ارضی در مرکز انقلاب چین قرار دارد. انقلاب در شکل جنگهای دهقانی تحت رهبری پرولتاریا تکامل می یابد".

تئوری جنگ توده‌ئی تحت رهبری طبقه کارگر از پراتیک انقلاب چین علیه فئودالیسم و امپریالیسم، علیه اشغالگران ژاپنی زاده شد. روشن است که جنگ توده‌ئی از خصلت کشور چین که نیمه مستعمره و نیمه فئودال بود، برمیخاست و نمیتوان آنرا با قیام مسلح در شهر های صنعتی اروپا مقایسه کرد. مائو در اثر خود به تفصیل از این اختلاف صحبت کرده است. بعلاوه مائو هرگز بر آن نبود که انقلاب در همه کشور های نظیر چین از طریق جنگ توده‌ئی به پیروزی میرسد. او فقط میگفت که در بعضی از کشور ها همین راه را خواهد پیمود و نمونه ویتنام در برابر ما است.

"امپریالیسم و انقلاب" جنگ توده‌ئی چین را بی پایان و بدون دورنما میخواند و در عین حال برآنست که در انطباق با شرایط مشخص هر کشور قیام مسلح میتواند "یک پروسه انقلابی طولانی" باشد. آیا طولانی به معنی بی پایان است؟ مگر مائو خود از "جنگ انقلابی طولانی" سخن نمیزگوید؟ آیا "پروسه انقلابی طولانی" با "جنگ انقلابی طولانی" تفاوتی دارد؟ پس چرا باید جنگ توده‌ئی را "بی پایان" خواند؟ مگر پدیده بی پایان هم در جهان وجود دارد؟ و انگهی انقلاب چین دو هدف را دنبال میکرد؟ بیرون راندن امپریالیسم و برانداختن فئودالیسم. پس چرا جنگ توده‌ئی را باید "بدون دورنما" خواند به خصوص که پیروزی جنگ توده‌ئی تحت رهبری طبقه کارگر و حزب او راه را برای سوسیالیسم خواهد گشود و مائو خود برآن بود که "فقط سوسیالیسم، چین را نجات خواهد داد". آیا سوسیالیسم دورنمای جنگ توده‌ئی نبود؟ چرا رهبری جنگ دهقانی توسط حزب کمونیست بمعنی انکار هژمونی طبقه کارگر در انقلاب است؟ در واقع این "امپریالیسم و انقلاب" است که به نقش دهقانان کم بها میدهد و در نتیجه در شرایطی که انقلاب چین در شهر توسط ارتش کومین دان سرکوب و کمونیست ها قتل عام شده اند، عقیده دارد که حزب میبایستی در شهر میماند و به روستا نمیرفت برای آنکه هژمونی پرولتاریا تأمین شود!

بدیهی است انتقال مرکز ثقل فعالیت حزب به روستا بمعنی نادیده گرفتن کار در شهر ها نیست.

"در حال حاضر ایجاد پایهٔ پرولتاریائی برای حزب و تشکیل حوزه های حزبی در مؤسسات صنعتی نواحی مرکزی از وظایف مهم تشکیلاتی حزب به شمار میرود؛ در عین حال برای کمک به مبارزه در شهر ها و تسریع اوج گیری انقلاب، تکامل مبارزه در روستا، استقرار قدرت سیاسی سرخ در مناطق کوچک و تشکیل و توسعه ارتش سرخ بویژه شروط عمده را تشکیل میدهد، باینجهت صرفنظر کردن از مبارزه در شهر ها خطا است". (آثار مائو جلد ۱ ص ۱۸۳)

به هرتقدیر این اتهام که مائوتسه دون به رهبری طبقه کارگر در انقلاب اعتقاد نداشت در تضاد فاحش با حقیقت است، در تضاد فاحش با اندیشه و کردار مائو است.

ادامه دارد